

گفت‌ها

۴ سطح برای فهم داعش

● مقصود فراسلطخواه در نشست «داعش و آینده عقلانیت در جهان اسلام»: داعش به زبان آینده‌پژوهی چیزی است که کمترین احتمال رخ‌دادنش را می‌دادیم ولی بیشترین تأثیر را گذاشته است. به همین دلیل فهم داعش کمک می‌کند که ما نااطمینانی‌های زندگی خودمان را مدیریت کنیم. من برای فهم داعش یک مدل چهارسطحی طراحی کردم که آن چهار سطح عبارتند از: راه‌اندازها، پیشران‌ها، شتاب‌دهنده‌ها و آشوب‌ها. راه‌اندازها همان امر اجتماعی هستند. سطح اول، راه‌انداز داعش عبارت است از هر جامعه و موقعیت جهان اجتماعی که زمینه رخ‌دادن این اتفاق را داشته باشد. این مقدار از خشم داعش حاصل تراکم، دردها و عقوبت‌های زخم‌های پیکر اجتماعی است که به مرور زمان مزمن می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت، داعش چرک و خون زخم‌های اجتماعی است. حس حاشیه‌ای شدن برای افراد و گروه‌های اجتماعی تلخ است حال چه این حس برای حاشیه‌نشین‌های سوریه و عراق باشد چه برای حاشیه‌نشین‌های نرماندی و مهاجران آفریقایی. اعضای اروپایی داعش که حدود ۱۰ درصد هستند هم نمونه‌ای از نگون‌بختی‌های شهروندان اروپایی است. تله‌های فقر و نکبت اجتماعی در سوریه و عراق که به جوانان و نوجوانان فشار می‌آورد آنها را تبدیل به بیگانه‌های اجتماعی می‌کند و اگر این آسیب‌ها با عوامل روانشناسی در هم آمیخته شود، تبدیل به یکسری عقده می‌شود که به صورت داعش سر برمی‌آورد. اغلب آنها مسیر جذب اجتماعی را طی نمی‌کنند و از لحاظ خانوادگی هم خیلی موفق نیستند. در دنیای امروز ۴۸ درصد مردم با به عبارت دیگر نیمی از مردم با درآمد روزی دو دلار زندگی می‌کنند و چنین دنیایی می‌شود آوار و داعش صدای این آوار است. در چنین شرایطی که توضیح دادم، مهاجران حس شورش حاشیه بر متن را پیدا و احساس می‌کنند که خودی نیستند. امروزه دنیا کلی حتی کشورهای غربی هم در مدل توسعه مشکل دارند. بحران معنا، حس پوچی، مرزنگاری، ضعف نهاد خانواده، فساد مالی، بیکاری و بحران اقتصاد؛ مجموعه همه این‌ها باعث شده که غرور سکولار در هم شکسته شود. در دنیای سکولار منادان تمدن جدید دیگر حرفی ندارند، بیشتر افرادی که عضو داعش هستند اختلال هویتی دارند و اگر در فیلم‌هایشان دقت کرده باشید می‌بینید که آنها شناسنامه‌هایشان را پاره می‌کنند و گویی می‌خواهند در یک هویت بدساخته جدید به نام ولایت اسلام سکنی گزینند و احساس کیستی کنند. داعش برای خیلی‌ها نوعی پناهگاه، اردوگاه و محل کار است. سطح دوم پیشران‌ها، زمینه‌های تبارشناسی و کردار گفتمانی داعش است. در این سطح امر گفتمانی اولویت دارد، آنها می‌خواهند با گفتارشان قدرت را به دست بیاورند و از نظر آنها گفتمان یعنی نه‌فقط اراده به دانستنی بلکه اراده به قدرت. در دنیای جدید که دال‌های سنتی ضعیف می‌شوند دال‌هایی مانند دارالاسلام و دارالکفر که شناور بودند ثبات پیدا می‌کنند و رو می‌آیند. خلافت و دولت اسلامی دال‌های مرکزی بود که دال‌های شناور را انسجام بخشد.

امر تکنیکی به‌عنوان سومین سطح فهم داعش است. فضای سائیری یا همان شتاب‌دهنده‌ها سومین سطح مدلی است که من برای فهم داعش طراحی کرده‌ام. فضای سائیری در رسانه‌ها کمک می‌کند که جنایت و تبهکاری داعش جهانی شود و صنعت خشونت بازاری به وجود بیاید. همان‌طور که می‌بینید قسمت عمده جذب داعش از طریق اینستاگرام، توئیتر و امثال آنها است. نکته جالب توجه اینکه همه ما مصرف‌کننده خشونت هستیم و داعش را مصرف می‌کنیم. در جامعه نمایش، جمله «من فکر می‌کنم پس هستم» به جمله «من دیده می‌شوم، پس هستم» تغییر پیدا می‌کند. در چنین جامعه‌ای دیده‌شدن مهم است، بنابراین داعش موفق می‌شود چون به افراد کمک می‌کنند که دیده شوند. همین که خیلی‌ها از طریق یوتیوب ویدئوهای داعش را دنبال می‌کنند یعنی این گروه را خودش را درست انجام داده است.

سطح چهارم از مدل طراحی شده برای فهم داعش، امر سیاسی یا همان آشوب است. داعش یک امر گفتمانی، اجتماعی و تکنیکی ولی آشوبناک است. علت آشوب و وضعیت آشوبناکی نیز درهم‌ریختگی سرزمینی و اجتماعی است. داعش حاصل ملت– دولتی شکست‌خورده است که در آن نوعی بی‌دولتی به وجود آمده است. عراق بعد از جنگ با ایران و خروج ناکام از کویت و مداخله آمریکا سازه‌های جمعیتی‌اش در هم شکست و گسل‌های شهری به وجود آمد. درست در چنین وضعیتی داعش شکل می‌گیرد و آشوبناک می‌شود و حالا این گروه در چنین وضعیت و آشوبی برای خودشان تقلانیت به وجود می‌آورند و نوعی برندسازی می‌کنند. خلاصه مدلی که من برای فهم داعش طراحی کرده‌ام، عبارت است از اینکه یکسری چیزها خاستگاه آنند، یکسری چیزها آنها را جلو می‌برد و سپس با کمک امر تکنیکی و سیاسی ظهور پیدا می‌کند.

منبع: خبرگزاری مهر

در تاریخ ایران پیشامشروطه همیشه نوعی هم‌گرایی و همفکری میان سنت‌گرایان و سلطنت وجود داشت؛ به‌طوری‌که چه در دوران پیشامغولی و چه در دوران پسامغولی، آنها چه پیشاصفوی و چه پساصفوی اساسا پارادایمی جز سلطنت نمی‌شناختند. اما تحولاتی در قرن نوزدهم اتفاق افتاد، نیروهای جدید برآمدند و ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های تازه‌ای مطرح شد که طی آن بخشی از نیروها به پارادایمی تازه با عنوان سلطنت مشروطه اندیشید؛ اما تعارض گفتمانی میان مشروطه‌خواهان و روحانیت مشروطه‌خواه از قبیل آخوندخراسانی، نائینی و دیگران در مقابل گفتمان سنتی ریشه‌دار، نوعی دوقطبی و تقابل ایجاد کرد. این تقابل نهایتا منجر به یک کودتای سلطنتی توسط محمدعلی شاه شد. البته نیروی مشروطه‌خواه نشان داد که دست بالا را دارد و نهایتا مشروطیت دوم رقم خورد. آنچه پس از مشروطیت دوم به بعد و در طول یک قرن مانع از آن شد که به لحاظ ساختاری بتوانیم به یک مشروطه‌گی متوازن برسیم، وضعیت نیمه‌مستعمراتی و موقعیت پیرامونی بود که – به تعبیر والرشائینی – ایران در تمام قرن بیستم در آن به سر می‌برد. وضعیتی که با تناسب قوای داخلی پیوند می‌خورد و در نتیجه عملا ما در طول قرن بیستم در چرخه و دوری باطل قرار گرفتیم که جامعه ایرانی نتوانست حتی مطالبات و حقوقی را در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... محقق کند. در تمام این دوران، سلطنت‌ها دست به کودتا علیه مردم، نمایندگان مردم و دولت‌های برآمده از آنها زدند؛ مثل کودتای سلطنتی محمدعلی شاه، کودتای سلطنتی رضاخان و کودتای ۲۸ مرداد. کودتای محمدعلی شاه کودتای سلطنتی روسی است. کودتای رضاشاه کودتای سلطنتی انگلیسی است و کودتای محمدرضاشاه کودتای سلطنتی آمریکایی- انگلیسی است و این

هاشم آقاجری: مشروطیت بلاموضوع است

در تاریخ ایران پیشامشروطه همیشه نوعی هم‌گرایی و همفکری میان سنت‌گرایان و سلطنت وجود داشت؛ به‌طوری‌که چه در دوران پیشامغولی و چه در دوران پسامغولی، آنها چه پیشاصفوی و چه پساصفوی اساسا پارادایمی جز سلطنت نمی‌شناختند. اما تحولاتی در قرن نوزدهم اتفاق افتاد، نیروهای جدید برآمدند و ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های تازه‌ای مطرح شد که طی آن بخشی از نیروها به پارادایمی تازه با عنوان سلطنت مشروطه اندیشید؛ اما تعارض گفتمانی میان مشروطه‌خواهان و روحانیت مشروطه‌خواه از قبیل آخوندخراسانی، نائینی و دیگران در مقابل گفتمان سنتی ریشه‌دار، نوعی دوقطبی و تقابل ایجاد کرد. این تقابل نهایتا منجر به یک کودتای سلطنتی توسط محمدعلی شاه شد. البته نیروی مشروطه‌خواه نشان داد که دست بالا را دارد و نهایتا مشروطیت دوم رقم خورد. آنچه پس از مشروطیت دوم به بعد و در طول یک قرن مانع از آن شد که به لحاظ ساختاری بتوانیم به یک مشروطه‌گی متوازن برسیم، وضعیت نیمه‌مستعمراتی و موقعیت پیرامونی بود که – به تعبیر والرشائینی – ایران در تمام قرن بیستم در آن به سر می‌برد. وضعیتی که با تناسب قوای داخلی پیوند می‌خورد و در نتیجه عملا ما در طول قرن بیستم در چرخه و دوری باطل قرار گرفتیم که جامعه ایرانی نتوانست حتی مطالبات و حقوقی را در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... محقق کند. در تمام این دوران، سلطنت‌ها دست به کودتا علیه مردم، نمایندگان مردم و دولت‌های برآمده از آنها زدند؛ مثل کودتای سلطنتی محمدعلی شاه، کودتای سلطنتی رضاخان و کودتای ۲۸ مرداد. کودتای محمدعلی شاه کودتای سلطنتی روسی است. کودتای رضاشاه کودتای سلطنتی انگلیسی است و کودتای محمدرضاشاه کودتای سلطنتی آمریکایی- انگلیسی است و این دقیقا به دلیل موقعیت پیرامونی است که ایران در ارتباط با نظام جهانی و ساختار قدرت جهانی داشت. مطالبات مردم که در آغاز قرن بیستم در قانون اساسی منعکس شد در مقایسه با بقیه کشورهای منطقه و جهان و نیز کلیت جامعه ایران قانونی مترقی بود. درست است که در این قانون حقوق زنان دیده نشده بود، انتخابات مجلس اول طبقاتی بود و قانون اساسی درخصوص مسائلی چون مالکیت حرف چندان‌ی برای گفتن نداشت؛ ولی سلطنت مشروطه، تفکیک قوا، پارلمان منتخب مردم، پذیرش حقوق‌داری در حکمرانی و برابری حقوق همه افراد مردم در مقابل قانون و... دستاوردهای مهمی در قانون اساسی بود که به گمان من در نسبت با کلیت جامعه ایرانی در وضعیتی مترقی‌تر قرار داشت. علتی که موجب شد تا افرادی چون ناصرالملک، مشروطیت را در آن مقطع تاریخی برای ایران زود بدانند. در دوره پیش از کودتای سوم اسفند، جامعه مدنی ایران به صورت بسیار فعال در حال شکل‌گیری بود و حتی زنانی که در قانون اساسی حقوق‌شان نادیده گرفته شده بود دست‌به‌کار شدند و با تأسیس انجمن‌های مختلف نسوان، مطبوعات و تشکل‌ها در جهت مدرن شدن حرکت کردند و اتحادیه‌ها، سندیکاها و انجمن‌ها در سراسر کشور فعال شد. ولی این برآمدن نیروی یابینی، یعنی نیروی مدنی و اجتماعی، با سد ساختاری قدرت روبه‌رو شد و نهایتا دولت رضاشاهی در نوعی هم‌پیوندی با بریتانیا جامعه را تا آنجا که به اساس مشروطیت مربوط می‌شد به عقب برگرداند. جامعه از نظر پارلمان مستقل، انتخابات آزاد، مطبوعات آزاد، جامعه حق‌مدار، شهروندان صاحب حق، تفکیک قوا و سایر خواسته‌ها و اصول به عقب رانده شد، هرچند ما در این دوره از نظر سخت‌افزاری بر اساس مدل مدرنیزاسیون آمرانه‌ای که رضاشاه و روشنفکران اطراف او دنبال کردند، با نوعی شبه‌مدرنیزاسیون روبه‌رو هستیم.

دوره بعدی وضعیت مشروطه‌گی جامعه ایران در فاصله سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ بود که در نهایت منجر به ناامیدی از پارادایم مشروطه‌خواهی و گرایش به سمت جمهوری‌خواهی در جامعه شد. در این دوره ما شاهد برآمدن نیروهای اجتماعی یابینی در جامعه هستیم که اوج آن نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق است. گرچه می‌دانیم پیش از آن نهاد سلطنت تلاش‌های بسیاری کرد در جهت دستبرد به قانون اساسی و تغییرات اصولی در آن به نفع نهاد سلطنت، ولی نهایتا ناگزیر در برابر این موج ملی صداستعماری و در عین حال آزادی‌خواهانه متوسل به کودتایی دیگر علیه مردم و خواسته‌های آنها شد. این تجربه، جامعه ایران را در دهه ۵۰ به‌تدریج به این نتیجه رساند که تحقق مطالباتش ذیل پارادایم مشروطیت ناممکن است، به همین دلیل هم شعار جمهوریت به‌عنوان شعار محوری توانست همه نیروها و قشرهای اجتماعی را با ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مختلف زیر چتر واحدی گردهم آورد.

اما ظاهرا تاریخ مشروطیت همچنان ادامه یافت و به‌همین‌دلیل نیز امروز یکی از بحث‌های مطرح در جامعه ما در میان نظریه‌پردازان و فعالان سیاسی و اجتماعی این است که آیا ما به لحاظ تاریخی از مشروطیت عبور کرده‌ایم یا همچنان در موقعیت مشروطیت قرار داریم؟ امروز برخی نظریه‌پردازانی که روزگاری مارکسیست و

اندیشه

نشست «مشروطیت، ما، اکنون» با حضور هاشم آقاجری، ابراهیم توفیق و محمد مالجو

مشروطه خواهی یا جمهوری خواهی؟



پیشامشروطه

گروه اندیشه: ۱۱۱ سال از انقلاب مشروطه ایران، اولین تلاش مردم برای تبدیل حکومت استبدادی به حکومت مشروطه و خواسته‌هایی مانند تشکیل مجلس شورای ملی، تأسیس عدالتخانه و آزادی‌های مدنی و اجتماعی می‌گذرد. در این ۱۱۱ سال چه بر سر مشروطه ایرانی آمده و به چه سرنوشتی دچار شده است؟ وقایع آن زمان چه ارتباطی با شرایط امروز و اکنون ما دارد؟ در نشستی که پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات روز دوشنبه این هفته با عنوان «مشروطیت، ما و اکنون» برگزار کرد، هاشم آقاجری، ابراهیم توفیق و محمد مالجو سخنرانی و تلاش کردن دستاوردها و موانع موجود در راه تحقق آرمان مشروطه را بررسی کنند. از آنجا که بحث آقاجری و توفیق ارتباط مضمونی با هم داشت و هر دو به سخنرانی یکدیگر واکنش نشان دادند، آنچه در ادامه می‌آید خلاصه سخنرانی آقاجری و توفیق در این نشست است. متن سخنرانی محمد مالجو به صورت جداگانه در روزهای آتی در صفحه اندیشه منتشر خواهد شد.

می‌شود ما همچنان پروژه مشروطیت را داشته باشیم در حالی‌که این پروژه اولاً تناقض‌هایش را در طول یک تجربه صدساله نشان داده و ثانیاً در سال ۱۳۵۷ خیزی به سمت جمهوریت برداشته است. چگونه می‌توان برای چنین جامعه‌ای با مسائلی که درگیر آن است از قبیل انباشت سرمایه، تولید، توزیع، بی‌کاری، محیط زیست و... در چارچوب پارادایمی که ۱۱۱ سال تجربه شده و آثار و نتایجش را هم دیده‌ایم، راه برون‌رفتی متصور شد؟ به گمان من هم قلمرو تجربه کنونی و هم افق انتظار تاریخی که امروز جامعه کنونی ایران در حال دست و پنجه نرم‌کردن با آن است، از نظر اجتماعی، مشروطیت – حتی مشروطیت نسخه اصل آغاز قرن بیستم – را برای تاریخ ایران بلاموضوع می‌کند. در نتیجه نسبت امروز ما با مشروطیت نسبتی پارادوکسیکال است؛ به این معنی که در سطح اجتماعی در وضعیت پسامشروطیت اما از حیث ساختاری در وضعیت پیشامشروطیت قرار داریم. لذا به نظر می‌رسد تنها

راه‌حل برون رفت از این موقعیت این است که ما در هر دو سطح به موقعیت پسامشروطه منتقل و وارد عصر جمهوریت شویم.

ابراهیم توفیق: همچنان در سایه مشروطه هستیم

اختلاف نخست من با آقای دکتر آقاجری این است که من اصلا اعتقاد ندارم ما در دوران پسامشروطه هستیم بلکه همچنان در سایه مشروطه زندگی می‌کنیم؛ اولاً بسیاری از نهادهای موجود اعم از حکومتی، اجتماعی، نوع روابط بین فضا‌های مختلف جغرافیایی در ایران و بسیاری مسائل مادی و روزمره، در آن دوران شکل گرفته و نظمی را امکان‌پذیر می‌کند که ما اکنون هنوز از آن بیرون نرفته‌ایم. ما همچنان در آن نظمی به سر می‌بریم که در مشروطه آغاز شده است. هر نوع از سیاست‌ورزی که امروز بخواد اتفاق بیفتد – منظور از سیاست‌ورزی احزاب نیست، هر کاری که ما می‌کنیم به یک معنا سیاسی است، منتها نه به معنای سیاست روزمره حکومتی و... – عملا مجبور می‌شود به مشروطیت یا فرابندی بازگردد که مشروطه در آن امکان‌پذیر شده و از آنجا باید با وضعیت حال تعیین تکلیف کند. کسی نمی‌تواند ادعا کند مشروطه این است و چیز دیگری نیست، چون ما روایت‌های مختلفی از مشروطیت داریم. روایت‌هایی که اگر حاصل کار جدی تاریخ‌نگارانه باشد، لحظاتی را از واقعیت آن دوره برجسته می‌کند که امکان تفسیر متفاوتی از آن را به وجود می‌آورد. به این معنا آن واقعه همواره خارج از دسترس ما باقی می‌ماند؛ ولی همچنان مهم است چون ما می‌توانیم آن را روایت کنیم؛ یعنی این گذشته را به لحظه حال فرابخوانیم و این نوع فراخوانی، امکانی به وجود آورد برای اینکه در لحظه حال چگونه عمل کنیم.

سخنان آقاجری نیز یکی از روایات مشروطه است که تاریخ و آغاز معینی دارد و در آن ظرفیت‌هایی وجود دارد که شاید باید آن را برجسته کرد. ممکن است بگوییم در این روایت آن‌گونه که دیدیم یک لحظه مشروطه که برانند روند فکری یا اجتماعی یا هر دو اینهاست در مقابل ساختی قرار دارد که قدمت طولانی دارد، اما زورش نمی‌رسد این ساختار قدیمی را کنار بزند.

ادامه در صفحه ۱۹

رویدو

معنای تجربه

● چگونه می‌توان معنی‌سازی را توصیف کرد؟ کتاب «زمان، ذهن و فرهنگ» اثر زولتان کژوچش، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد و خواننده را با نظریه‌ای جامع در این زمینه آشنا کند. هیچ دانش پیشینی از زبان‌شناسی برای مطالعه کتاب لازم نیست، ازاین‌رو، چه‌بسا کتاب حاضر را بتوان همچون کتب درسی در نظر گرفت که به درد علاقه‌مندان به این حوزه می‌خورد. این کتاب تلاشی است به منظور ارائه راه جدیدی برای مطالعه دراین‌باره که ما چگونه به تجربه خود معنا می‌بخشیم. در توجیه این کار، دست‌کم باید روابط متغییر و پیچیده میان زبان، ذهن و فرهنگ را بررسی کرد. کتاب می‌کوشد روابط چندجانبه میان سه عنصر معنی‌ساز زبان، ذهن و فرهنگ را از دیدگاه رشته نسبتاً جدید زبان‌شناسی شناختی (شاخه جدیدی از علوم شناختی) توصیف کند. اگرچه زبان‌شناسی شناختی رشته جدیدی است، چندین مقدمه عالی درباره آن منتشر شده است؛ اما این مقدمه‌ها فقط بر اینکه چگونه زبان‌شناسی شناختی می‌تواند در مطالعه خود زبان مقید باشد تمرکز می‌کنند، به استثنای ساخت فرهنگ به‌طور کلی. به همین ترتیب، تعدادی مقدمه عالی در مردم‌شناسی زبان و زبان‌شناسی مردم‌شناختی (رشته‌های اصلی برای مطالعه فصل مشترک زبان و فرهنگ) در دسترس است؛ اما این مقدمه‌ها نیز به بسیاری از فرایندهای شناختی که نقش اساسی در فعالیت معنی‌سازی فرهنگ ما دارند توجه کافی نمی‌کنند. از این لحاظ، کتاب حاضر می‌کوشد میان این رشته‌ها پل بزند. کتاب حاضر نشان می‌دهد با توجه به یافته‌های زبان‌شناسی شناختی در چند دهه گذشته، می‌توان توصیف یکپارچه‌ای نه فقط از معنی زبانی بلکه همچنین از معنی در گستره وسیعی از پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی ارائه داد. ازاین‌رو، پیشنهاد می‌دهد که زبان‌شناسی شناختی اقدامی است بسیار جامع‌تر از آنچه معمولاً توسط بسیاری هم در داخل و هم خارج این رشته تصور می‌شود. وانگهی، مدعی است که توصیف جامع معنی در بیشتر پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی که در فصل‌های کتاب مطرح می‌شود عمدتاً مبتنی بر (و وابسته به) ظرفیت‌های شناختی است. ظرفیت‌هایی که انسان، هم به‌عنوان تولیدکننده زبان و هم به‌عنوان کسی که آن را می‌فهمد، مستقل از کاربرد زبان آنها را داراست. زبان، ذهن و فرهنگ/ زولتان کژوچش/ ترجمه: جهان‌شاه میرزاییکی/ ناشر: آگاه

نی‌ه	فروش باغ در کامرانیه
جاری	مناسب ساخت پارکینگ و مجتمع تجاری
دگان	بدون سروصدا و فضولات پرندگان
اطراف	پتانسیل بهترین چشم‌انداز به برج‌های اطراف
کند و تند»	«امکان خشک کردن درختان با جدیدترین روش های تصادفی کند و تند»
نصبی	دست‌رسی آسان با خودرو شخصی
صدر	به همه نقاط تهران از طریق پل سودمند صدر
د	تردید نکنید!
نی‌ه	فروش باغ در کامرانیه
جاری	مناسب ساخت پارکینگ و مجتمع تجاری
دگان	بدون سروصدا و فضولات پرندگان
اطراف	پتانسیل بهترین چشم‌انداز به برج‌های اطراف
کند و تند»	«امکان خشک کردن درختان با جدیدترین روش های تصادفی کند و تند»
نصبی	دست‌رسی آسان با خودرو شخصی
صدر	به همه نقاط تهران از طریق پل سودمند صدر
د	تردید نکنید!